

نگاهی به رمان سوره الغراب نوشته‌ی محمود مسعودی

احمد عدنانی پور | ۲۷ آبان ۱۴۰۲



منطق مسعودی!

«سوره الغراب» مجموعه روایاتی است از آنچه که قرار است به صورت تمثیلی در مجمع مرغان و یا آشفته‌گی در آنچه زندگی تراب، یحیی، ایوب و... است رخ دهد. در چنین ساختاری معنا نه به شکلی واحد بلکه به نحوی پویا و شناور در متن حضور دارد و به همین طریق در مسیر تلفیق چند الگوی ادبی پیش می‌رود که هدف و غایت چنین ساختاری بها دادن به خرده‌روایت‌هاست. بهایی که به شکل بدبینانه‌ای در مقابل قطعیت تضمین شده‌ی کلان روایت می‌ایستد. به همین خاطر چنین اثری فاقد روایت مرکزی یا همان کلان روایت است. انتخاب چنین رویه‌ای در جهت ناپایداری معنا و تاکید بر استقلال زبان پیش می‌رود و در نهایت رسیدن به مسیری است که منجر به معنازایی و در نهایت دستیابی به دال‌های چند معنایی و البته تفسیرگراست که هدف اولیه‌شان تحقیر قطعیت ایدئولوژیک زبان است. در این منظر؛ تنها انسان‌ها هستند که وقایع را ابتدا تحریف سپس تثبیت می‌کنند. بنابر چنین رویکردی خرده‌روایات یحیی، ایوب، تراب و... در

هم‌آمیزی و تا حد زیادی میل زیادی به جنون بی‌معنایی دارند تا ما را از هرگونه قطعیت نهایی دور کند و به سمت بررسی و تفسیر روابط سوق دهد.

در قسمت روایت انسانی «سوره الغراب» اشخاص زیادی حضور دارند که همه‌شان جنبه‌های آسیب دیده یا آشفته‌ی شخصیتی کلی هستند که گمان می‌رود منظور همان راننده‌ای که انتهای دره سقوط کرده و سرش آسیبی جدی دیده که چنین آسیبی باعث ظهور اشخاص متعدد که هر کدام در نهایت قسمتی از یک پارادوکس بنظر می‌رسند. پارادوکس‌هایی که نوع ارتباطشان گاهی با مجادله و گاهی بازی با کلمات است. الگویی از قرینه‌ای مبتدل و ریشخند آمیز که در نگاه نخست ممکن است چیزی جز تلاشی سرهم بندی شده از بازی محض کلمات نباشد. اما با کمی دقت در خوانش اثر متوجه می‌شویم آنچه که نویسنده (محمد مسعودی) انجام می‌دهد، نه تنها پیش و پا افتاده نیست بلکه نوعی هنر به‌صحنه‌آوردن همان پارادوکس‌هایی است که از نظر ادبی در ساختار خود تا حد زیادی نزدیک به کتاب مقدس مسلمانان «قرآن» است. منظور ساختاری است که در بیان جهش‌های روایی گاه به صورت مثالی و یا به نحوی قصه‌گویی بیان می‌شوند، بلکه خود را به روایتی بزرگتر و البته تفسیرمحور نزدیک کنند.

مهم‌ترین پارادوکس سوره الغراب؛ خواب است. خوابی که مشخص نیست جنبه‌ی انسانی روایت در حال دیدن آن است یا جنبه‌ی حیوانی در خواب خود انسانی را روایت می‌کند. در اینجا خواب؛ مطابق آنچه در خواب‌ها سراغ داریم نه پلی جهت عبور از واقعیت به رویا و نه روزنه‌ای جهت بروز ناخودآگاه بلکه در «سوره الغراب» مرز مشخصی میان خواب و بیداری وجود ندارد، زیرا هر کدام لایه‌ای از یک ساختار کلی هستند. ساختاری که در بیان ویژگی‌های درونی، روحی، روانی معطوف به آسیب‌ها در وضعیتی ناپایدار است که مدام در حال انتقال اسامی از شخصی به شخص بیان می‌شود. اینطور بنظر می‌رسد که اشخاص یا بهتر بگوییم اسامی حاضر روایت انسانی از هویت خویش گسسته و یا شکاف خورده‌اند که جهت گریز از بروز خود تقسیم بر دیگری می‌شوند که خودش تقسیم شده‌ای دیگر است. روایتی با ساختاری چنین محافظه‌کارانه بیان می‌شوند تا لایه‌های انتقادی‌اش را حفظ کند و مهمتر از هر چیزی بتواند مخاطب را به درک لایه‌های انتقادی، مذهبی، اجتماعی و... برساند.

بنابر چنین تعریفی؛ مجمع مرغان بدنه‌ی اجتماعی سوره الغراب را تشکیل می‌دهد. بحث از کنش جمعی همواره در ادبیات داستانی جایگاه ویژه‌ای داشته. اغلب منقدان کنش جمعی را نشانه‌ی تغییرات اجتماعی یا سیاسی می‌دانند. بدنه‌ای که مرغان جهت رسیدن به مسیر مشخص گفتگو، مجادله و تخاصم دارند و این درحالی‌است که در بخش انسانی روایت با چنین سطحی از ارتباط مواجه نیستیم. منطق ارتباطی مرغان سوره الغراب؛ به عبارتی منطق الطیر محمد مسعودی است. منطقی که بر خلاف منطق الطیر عطار؛ شانه به سر، دیگر راهنمای دیگر پرندگان نیست و در منطق مرغان محمد مسعودی شانه به سر، به‌دست دیگران سلاخی می‌شود، در این مسیر غراب تبدیل به سخنگوی دیگر پرندگان می‌شود. منطق اولیه‌ی

سوره الغراب نفی وجود سیمرغ و در ادامه‌ی نفی مسیری متعالی است. پیشنهاد او سویی‌ی واقع بینانه دارد تا اینطور بگوییم که «سوره الغراب» شمایی وارونه از منطق الطیر عطار است که معطوف به قانون جنگل عمل می‌کند.

<https://shahrgon.com/%D9%A6%DA%AF%D%A7%D9%A7%DB%AC-%D%A8%D9%A7-%D%A7%D9%A5%D%A7%D9%A6-%D%A7%D9%A8%D%A7%D9%A7-%D%A7%D9%A4%D%A8%BA%D%A7%D%A7%D%A8-%D9%A6%D9%A8%D%A7%D9%A8%D9%A4%D9%A5%D9%AD%D9%A5>